

آخرین خواسته یک شهید از خداوند

۲۲ اسفند ۱۳۹۳ ساعت ۱۵:۳۲

«حمید مریدی» ۷ روز قبل از شهادت نوشت: «خدایا ما را راضی به قضای خود گردان».

حمید در خانواده‌ای که ایمان و اعتقاد به خداوند متعال در آن موج می‌زند، متولد می‌شود؛ خانواده‌اش از نظر مالی ضعیف و مرحوم پدرش کارگری ساده است که با توکل به خدا و این اعتقاد که رزق و روزی کارگری برکت خاص خودش را دارد، امورات زندگی را می‌چرخاند.

این خانواده دو شهید تقدیم راه خدا می‌کند، رحمن برادر بزرگتر حمید که در اوایل جنگ و در کسوت سربازی در منطقه دب طرفتر و چند سال بعد به او ملحق می‌شود؛ محمد از هم‌زمان حمید می‌گوید:

حمید را از دوران کودکی و قبل از انقلاب، زمانی که در مسجد و در حلقه جلسه قرائت قرآن همراه شهید عزیز امینی خواه بودیم، می‌شناختم.

دوره آموزشی ذخیره سپاه را با هم و قبل از چنگ تحمیلی در پادگان کرخه دزفول گذراندیم؛ با شروع جنگ و تشکیل ستاد ذخیره سپاه دزفول، حمید جزء نخستین کسانی بود که در آنجا حضور پیدا کرد و در تمامی فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و رزمی ستاد حضور فعالانه‌ای داشته صوت دلنشین او در قرائت قرآن و دعا هنوز در گوشم طنین انداز است، او در امورات شخصی بسیار منظم بود.

در عملیات بیت المقدس، وقتی در اردوگاه دارخوین بودیم، یک روز حمید که با تجهیزات نظامی برای قرائت قرآن سر صبحگاه حاضر شد، پس از تلاوت قرآنش، آقای چاییده، معاون گردان از او خواست تا همانجا روبروی بچه‌ها بایستد و حمید تا پایان مراسم صبحگاه آنجا ماند. بعد از صبحگاه آقای چاییده با نشان دادن حمید، خطاب به نیروها گفت: همه شما باید حمایل و تجهیزات خود را مثل او ببندید من دقت کردیم دیدم، حمید چقدر منظم همه تجهیزات خود را جاسازی کرده و با کش محکم کرده است.



شهید حمید مریدی نفر اول سمت راست

حمیدرضا دیگر هم‌رزمش می‌گوید:

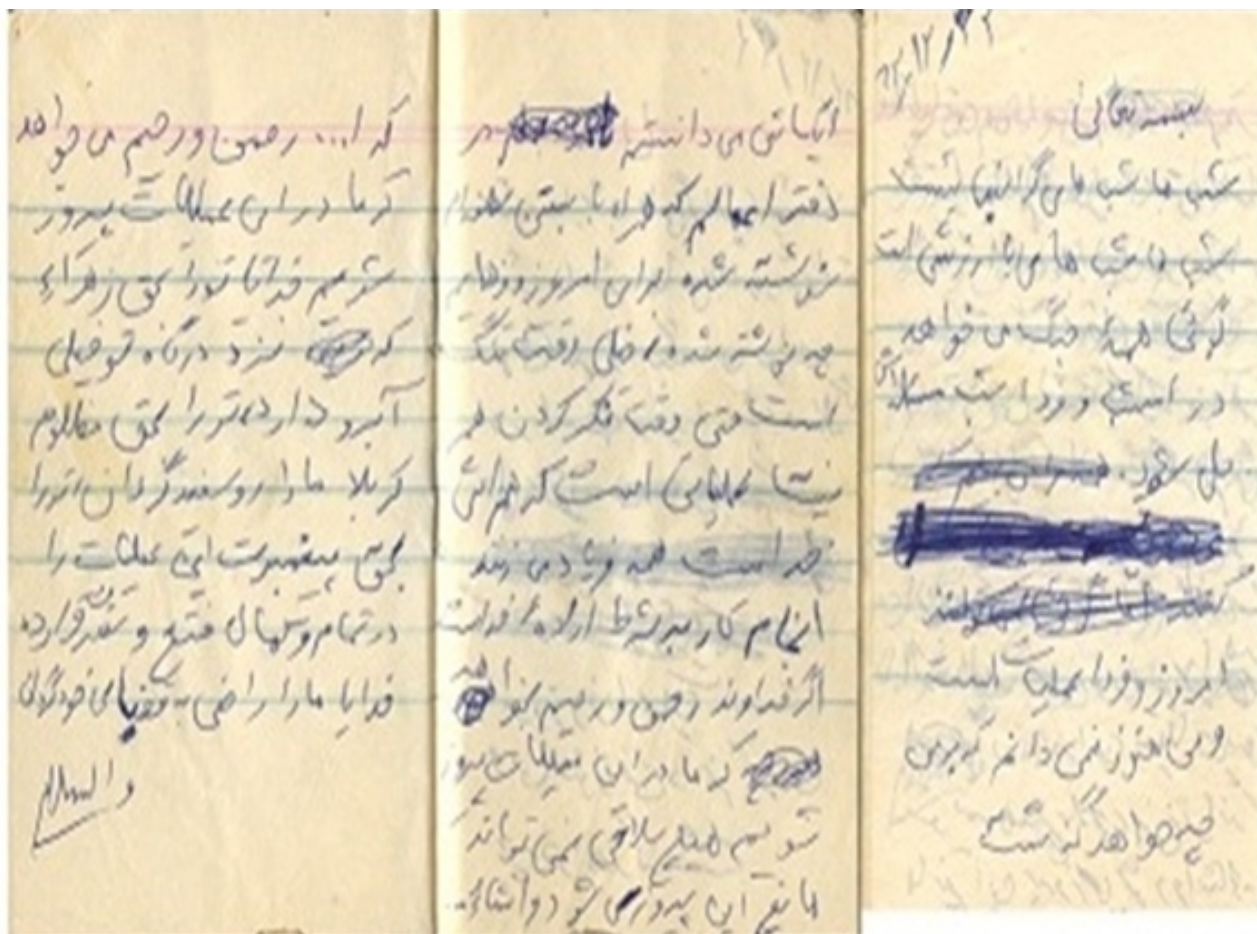
بعد از اتمام عملیات فتح المبین به اتفاق برادران ناصر صندوق ساز و حمید مریدی تصمیم گرفتیم برای زیارت حضرت احمد بن موسی (ع) (شاه چراغ) به شیراز برویم تا هم زیارتی کرده باشیم و هوایمان عوض شده باشد.

وقتی به شیراز رسیدیم هوا به شدت سرد بود، برف شدیدی می‌بارید. برای اسکان و استراحت به سپاه شیراز رفتیم و وقتی خود را معرفی کردیم و دانستند رزمنده و بسیجی هستیم ما در نمازخانه جا دادند. از شدت سرما به بخاری نمازخانه پناه آوردیم و جرأت نمی‌کردیم از کنار بخاری دور شویم! شب هم همان کنار بخاری خوابیدیم. نیمه‌های شب از خواب بیدار شدم متوجه شدم که حمید و ناصر نیستند، نگاه کردم دیدم هر کدام گوشه‌ای از نمازخانه بی‌خیال سرما مشغول عبادت و نماز شب هستند. ۲-۳ روز بعد قرار شد به اصفهان برویم و سری به یکی از دوستان طلبه (شهید حسین رئوفی) بزنیم. وقتی به اصفهان رسیدیم دیدیم حسین آماده بیرون رفتن است، مردد شده بود بین رفتن و ماندن.

گفتیم اگر مزاحمیم می‌رویم! گفت نه یکی از طلبه‌ها بیمارستان است و نیاز فوری به خون دارد می‌روم ببینم چه کار می‌توانم برایش بکنم، وقتی گروه خونی‌اش را گفت، حمید مریدی خندید و گفت نگران نباش من همراه تو می‌آیم چون گروه خونی من

همین است! حمید علی‌رغم خستگی راه، بدون معطلی با حسین راهی بیمارستان شد و خون خودش را به آن طلبه‌ای که نمی‌شناخت اهداء کرد.

حمید در مدت زمان کوتاهی بعد از پیوستنش به نیروهای اطلاعات عملیات لشکر، پله‌های ترقی را طی کرد بطوری که در زمان شهادت، جانشین معاونت اطلاعات عملیات تیپ ۲ لشکر ۷ ولی عصر (عج) شد. سرانجام در سحرگاه نهم اسفند ۱۳۶۲ در حال بازگشت از مأموریت شناسایی به اتفاق چند نفر از هم‌زمان، براثر انفجار خمپاره‌ای که نزدیک خودروی ایشان اصابت می‌کند از میان سرنشینان فقط حمید انتخاب و مسافر بهشت می‌شود.



آخرین دست نوشته شهید «حمید مریدی» قبل از عملیات خیبر

حمید مریدی، ستاره‌ای دیگر از آسمان ذخیره سپاه ذرفول، در سحرگاه نهم اسفند ۱۳۶۲ به فیض شهادت نائل شد.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۵۲۵۰/آخرین-یک-خواسته-آخرین/>